



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۸ آبان ۱۳۹۱

مصادف با: ۱۳ ذی الحجه ۱۴۳۳

جلسه: ۲۵

موضوع کلی: وضع

موضوع جزئی: مسلک دوم: دیدگاه دوم - نظریه علامیت

سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث در نظریه علامیت بود، اساس این نظریه این بود که حقیقت وضع عبارت است از جعل علامیت برای لفظ نسبت به معنی، این تفسیر و تعبیر از این نظریه با توضیحاتی که در جلسه گذشته عرض کردیم کاملاً واضح و روشن شد، اشکالی به محقق اصفهانی در بیان فرق بین وضع علم و وضع لفظ داشتیم که در واقع به نوعی تصحیح این بیان بود و الا علیرغم اشکالی که در کلام ایشان است اساس این نظریه مخدوش نیست. اما در این جلسه به بررسی اشکالات وارد شده بر این نظریه می پردازیم.

اشکال اول:

معنایی که برای وضع بیان شد بر فرض که فی نفسه صحیح باشد یک معنایی است که از اذهان عموم واضعین و فهم و درک وضع کنندگان خارج است، وضع کاری است که در بین مردم رواج دارد و حتی اطفال و مجانبین هم به نوعی در بعضی مواقع در جایگاه واضع قرار می گیرند چون نسبت به اشیاء و اموری که پیرامون آنها اتفاق می افتد و وجود دارد نام گذاری می کنند و حتی ممکن است یک مجنون در حد فهم خودش نسب به یک شیئی نام گذاری داشته باشد و هم چنین بچه برای انسان ها و موجودات پیرامون خودش اسم می گذارد لذا کاری که این چنین در سطوح مختلف مردم واقع می شود چگونه ممکن است از ناحیه عموم آنها توجه به این حقیقت و معنی شود که لفظ علامت برای معنی است، این معنی یعنی جعل اللفظ علامه للمعنی یک معنای دقیقی است که حتی خواص از واضعین ممکن است به عمق آن توجه و التفات نداشته باشند، پس چنین کاری با این همه گستردگی که عموم مردم آن را انجام می دهند چگونه ممکن است معنایی برای آن فرض شود که اکثراً یا عموماً خود آن معنی برای آنها قابل درک نیست لذا ما نمی توانیم وضع را به گونه ای تفسیر کنیم که خواص از آن غفلت دارند چه رسد به عموم واضعین، این اشکال را مرحوم آقای خوئی به محقق اصفهانی ایراد کرده است.^۱

بررسی اشکال اول:

۱. التنقیح، ج ۱، ص ۴۷.

اگر به خاطر داشته باشید ما این اشکال را در نظریه تنزیل هم اشاره کردیم و عرض کردیم این اشکال وارد نیست و توضیح آن را به اینجا احاله دادیم. این اشکال وارد نیست چون درست است که عرف و عموم واضعین به این حقیقت به عنوان جعل اللفظ علامه للمعنی با این اصطلاحات توجه ندارند ولی اصل وضع و اعتبار در موارد زیادی توسط خود عرف انجام می‌شود لذا آنچه شما در مورد آن امور می‌گویید ما همان را در ما نحن فیه می‌گوییم، اصل اعتبار کردن پیچیده نیست ولو آن که اصطلاح اعتبار و فرق بین امر اعتباری و امر واقعی دانسته نشود، اعتبارات در بین عرف زیاد است از قبیل نام گذاری برای اشخاص و اشیاء، اعتبار زوجیت و ملکیت یا به تعبیری انشاء زوجیت و ملکیت بنا بر اینکه ما انشاء و اعتبار را یک چیز بدانیم، هم‌چنین امور دیگری هم در بین عرف وجود دارد که عرف آنها را استعمال می‌کند ولی به حقیقت آنها توجه ندارد مثلاً معانی حرفیه چیزی است که عرف حقیقت آن را نمی‌داند و معانی دقیقی را که برای معنای حرفی گفته شده عرف خاص هم نمی‌داند چه رسد به عرف عام اما معذک این کار را انجام می‌دهد.

پس در پاسخ از فرمایش آقای خویی می‌گوییم:

اولاً: اگر عرف به حقیقت یک امری توجه نداشته باشد این دلیل بر عدم وجود آن نیست، فرمایش ایشان به موارد متعدد که در بین عرف رایج است ولی به حقیقت و معنای دقیق آن التفات ندارد، قابل نقض است.

ثانیاً: آنچه که در مسئله وضع محل اختلاف و نزاع است تفسیر و تبیین آن امر ارتکازی عرفی است اما خود آن امر ارتکازی عرفی محل اختلاف نیست؛ به عبارت دیگر این سنخ از امور یک معنای ارتکازی در نزد عرف دارد که در آن اختلافی نیست و همه ارتکازاً می‌دانند وضع چیست و با مقوله اعتبار و انشاء آشنا هستند اما دیگران که در مقام تفسیر و تبیین آن معنای ارتکازی قرار می‌گیرند به این دقت‌ها روی می‌آورند و اختلافات آغاز می‌شود؛ به عبارت دیگر دقت‌ها در مقام تفسیر و تبیین این حقایق است نه در مورد معنای ارتکازیه عرفیه آنها، بنابراین اشکال اول وارد نیست.

اشکال دوم:

اشکال دوم هم که توسط مرحوم آقای خویی ذکر شده این است که وضع لفظ اساساً مانند وضع علم بر رأس الفرسخ نیست، اینکه محقق اصفهانی می‌فرماید وضع لفظ همانند وضع علم است به گونه‌ای که با سماع لفظ انسان به معنای آن منتقل می‌شود همان گونه که با رؤیت تابلو و راهنما به رأس الفرسخ انتقال پیدا می‌کند، صحیح نیست و اساساً بین این دو فرقی جدی وجود دارد چون وضع علم متوقف بر سه رکن است که عبارتند از: موضوع؛ یعنی آنچه که قرار داده می‌شود که همان علم و تابلو می‌باشد، دوم محل و مکانی است که علم در آنجا نصب می‌شود که از آن مکان به موضوع علیه تعبیر می‌شود چون وضع العلم علی هذا المكان، امر سومی هم در اینجا وجود دارد که عبارت است از موضوع له یعنی آن چیزی که این نصب و قرار دادن تابلو به آن منظور صورت گرفته و آن علامت بودن بر این است که این مکان رأس الفرسخ است. پس ما در وضع العلم سه چیز داریم؛ موضوع، موضوع علیه و موضوع له اما در وضع الفاظ دو چیز بیشتر وجود ندارد و وضع الفاظ متقوم به دو رکن است؛ یکی موضوع یعنی همان لفظ چون لفظ در اینجا همان نقش علم را ایفا می‌کند و همان

طور که علم در یک مکانی وضع شده لفظ هم قرار داده می‌شود بر معنی پس لفظ همان موضوع است، امر دوم موضوع له است یعنی این لفظ علامت و دال بر معنی است و اینجا چیز سومی به نام موضوع علیه نداریم.

با عنایت به این فرق لازمه تنظیر محقق اصفهانی این است که ما دیگر نتوانیم عنوان موضوع له را بر معنی اطلاق کنیم بلکه باید معنی عنوان موضوع علیه را پیدا کند چون اگر در این تنظیر دقت شود می‌بینیم در وضع علم، علم وضع شده در مکان، لذا مکان موضوع علیه است، در مورد الفاظ و معانی هم، معنی همان جایگاه مکان را دارد چون فرض این است که لفظ موضوع است همان گونه که علم موضوع است، لفظ قرار داده می‌شود بر معنی همان گونه که علم قرار داده می‌شود بر مکان، پس نقش معنی و نقش مکان مانند هم است، تنظیر ایشان چنین لازمه‌ای دارد پس ما باید علیرغم متعارف و معهود در اطلاق موضوع له به معنی به آن اطلاق موضوع علیه بکنیم و اطلاق موضوع علیه به معنی امری است که اگر غلط نباشد حداقل غیر متعارف است، این تالی فاسدی است که بر تنظیر محقق اصفهانی مترتب می‌شود یعنی گویا ایشان می‌خواهد بگوید در درجه اول معنی موضوع له نیست و آنچه هست موضوع علیه است و در درجه دوم می‌خواهد بگوید اگر چنین چیزی امکان هم داشته باشد غیر متعارف است. نتیجه اینکه وقتی این تنظیر چنین تالی فاسدی داشت اصل آن اشتباه است و ما نمی‌توانیم وضع لفظ را از قبیل وضع العلم علی هذا المكان بدانیم.^۱

بررسی اشکال دوم:

با توجه به مطالبی که در جلسه گذشته در توضیح کلام محقق اصفهانی عرض کردیم این اشکال هم وارد نیست، البته عبارت محقق اصفهانی خالی از اشکال نبود؛ یعنی عبارت ایشان می‌تواند منشأ اشکال شود ولی ما صرف نظر از بحث عبارتی، اساس این نظریه را بررسی می‌کنیم، ما گفتیم حق آن است که وضع، هم در علم و هم در الفاظ اعتباری است بر خلاف محقق اصفهانی که فرمود وضع علم حقیقی و خارجی است چون ایشان معتقد بود که این علم در مکانی وضع می‌شود، لکن در الفاظ اعتباری است، ما گفتیم حق آن است که وضع در هر دو اعتباری است لذا تشبیه وضع لفظ بر معنی به وضع علم بر مکان صحیح نیست چون در وضع علم هم در واقع علم وضع شده بر کون هذا المكان رأس الفرسخ یعنی موضوع له در وضع علم همان کون هذا المكان رأس الفرسخ است و این اعتبار شده و ما کاری به نصب علم در یک مکان نداریم، پس در هر دو یعنی هم در مورد لفظ و هم در مورد علم، علامت اعتبار شده که یک جا لفظ علامت برای معنی شده و در جای دیگر علم، علامت شده برای اینکه فلان نقطه رأس الفرسخ است، اینکه در خارج این علم نصب شده، برای دلالت وجود خارجی آن است و ما کاری به آن نداریم.

به‌رحال در هر دو مسئله موضوع له یکی است و وضع هم یکی است و مسئله موضوع علیه چیزی نیست که ما بتوانیم آن را به عنوان یک رکن در وضع العلم بپذیریم، یا می‌گوییم اصلاً موضوع علیه رکن نیست و همان گونه که در وضع الفاظ دو چیز بیشتر وجود ندارد که موضوع و موضوع له باشد در وضع علم هم دو چیز داریم که مربوط به حیثیت وضع است ولی

۱. التنقیح، ج ۱، ص ۴۷.

موضوع علیه ارتباطی به حیثیت وضع ندارد، یا اگر هم رکن سوم را در مورد وضع علم بپذیریم و قبول کنیم چیزی به نام موضوع علیه داریم ادعای ما این است که در وضع الفاظ هم این رکن وجود دارد و آن چیزی است که لفظ قائم به آن است و بر آن تکیه می‌کند لذا اشکال دوم هم وارد نیست.

اشکال سوم:

شاید مهم‌ترین اشکالی که به نظریه علامیت وارد شده این است که در وضع علم خود وضع تکوینی و واقعی و خارجی به نفسه مقتضی دلالت موضوع بر موضوع له نیست یعنی به صرف وضع و قرار دادن علم در یک مکان دلالتی نسبت به موضوع له ایجاد نمی‌شود؛ به عبارت دیگر این گونه نیست که همین که تابلو و علم در جایی نصب شود دلالت بر این کند که این مکان رأس الفرسخ است بلکه باید قبل از وضع و نصب خارجی علم یک بناء و قرار قبلی ایجاد شود که مثلاً ایها الناس این تابلو از این به بعد نشانه و علامت این است که این مکان رأس الفرسخ است پس خود وضع و نصب خارجی فی نفسه مقتضی دلالت بر آن معنی نیست چون اگر قرار بود وضع تکوینی دلالت بر این معنی بکند باید هر علمی که نصب شود دال بر این می‌بود که این مکان رأس الفرسخ است در حالی که قطعاً این چنین نیست و این واضح البطلان است. پس آنچه که باعث می‌شود این موضوع بر موضوع له دلالت کند علاوه بر وضع و قرار دادن علم یک بنا گذاری سابق و قرار است که در این رابطه گذاشته شده که علم در رأس فرسخ نصب شود پس سبب اصلی دلالت، وضع نیست بلکه آن قرار و بناء قبلی است که این دلالت را در پی دارد و در مورد وضع الفاظ هم به طریق اولی مطلب این چنین است و این گونه نیست که مثلاً به نفس قرار دادن لفظ ماء بر معنای آن و اعتبار کردن این لفظ برای معنی این دلالت محقق شود و همین که کسی بگوید وضعتُ هذا اللفظ لهذا المعنى این لفظ دال بر آن معنی و علامت بر آن معنی باشد بلکه این متوقف بر یک قرار و بناء گذاری قبلی است یعنی نخست باید این به عنوان علامت و نشانه معنی مورد توافق قرار گیرد و بعد بگویند عند الوضع این لفظ دال بر این معنی است، پس مجرد وضع نه تکویناً فایده‌ای دارد و نه اعتباراً، نه در وضع علم خود وضع مؤثر است و نه در وضع اعتباری الفاظ بلکه نخست باید خود دلالت اعتبار شود تا وضع اثر گذار و مفید باشد. پس آنچه مهم است اعتبار همان دلالت است و وقتی آن دلالت اعتبار شد احتیاجی به وضع اللفظ علی المعنى اعتباراً نیست.^۱

بررسی اشکال سوم:

با توجه به اینکه گفتیم وضع هم در مورد علم و هم در مورد الفاظ اعتباری است این اشکال هم وارد نیست، درست است که محقق اصفهانی تعبیر وضع حقیقی را در وضع علم به کار برده و وضع لفظ را اعتباری دانسته ولی همان گونه که ما گفتیم هر دو اعتباری‌اند اما مشکل مهم این کلام این است که ایشان بین وضع اللفظ علی المعنى و اعتبار الدلالة تفکیک کرده و این تفکیک باطل است، چون اساساً طبق نظریه علامیت حقیقت وضع عبارت شد از اعتبار لفظ به عنوان دال و علامت بر معنی، اصلاً نظریه علامیت می‌خواهد بگوید الوضع هو جعل اللفظ علامة علی المعنى، وضع اعتباری چیزی جدا

۱. منتقى الاصول، ج ۱، ص ۵۶.

از اعتبار لفظ به عنوان دال و علامت بر معنی نیست، ایشان به چه دلیل می‌گویند وضع اعتباری جعلی، اولی است به آن که بنفسه دلالت بر معنی نداشته باشد و متوقف بر یک سابقه و قرار و بنا گذاری است؟ سبق بناء و قرار چه ضرورتی دارد، ایشان گمان کرده وضع همان معنای لغوی آن که قرار دادن است می‌باشد و می‌گویند این قرار دادن یک چیز است و به صرف قرار دادن، مسئله حل نمی‌شود بلکه باید قبل از آن یک اعتبار و بناء قبلی باشد تا بعد از آن این قرار دادن موجب دلالت شود و اگر آن بناء قبلی یعنی اعتبار علامیت و دلالت بود نیازی به این وضع و قرار دادن نیست. همه اشکال در این است که اساساً وضع چیزی جدا از اعتبار دلالت و علامیت نیست تا این اشکال پیش بیاید، ما اینجا به دنبال تفسیر حقیقت وضع هستیم و معنای لغوی وضع مورد نظر ما نیست، ما می‌گوییم حقیقت وضع همان اعتبار دلالت و بناء و قرار است که شما می‌گویید قبل از وضع لازم است، پس به نظر ما وضع همان بناء و اعتبار دلالت است نه اینکه نخست یک بنایی باشد و بعد بخواهد قرار داده و وضع شود. همه اشکال ایشان در تفکیک بین این دو مطلب است که می‌گویند قبل از وضع باید یک بنا گذاری و قرار قبلی وجود داشته باشد که ما می‌گوییم این تفکیک درست نیست و وضع همان اعتبار دلالت و علامیت است و هم در وضع علم و هم در وضع الفاظ مطلب از همین قرار است.

در وضع علم دقیقاً وضع تکوینی و خارجی نقش استعمال را در مورد لفظ بازی می‌کند، ما می‌گوییم وضع لفظ بر معنی اعتباری است و وضع علم هم برای دلالت بر کون هذا المكان رأس الفرسخ اعتباری است اما اینکه این علم در خارج نصب می‌شود در واقع همانند استعمال در مورد لفظ است و همان نقشی را که استعمال دارد ایفاء می‌کند. توضیح بیشتر این مطلب را در جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»